

پنجش  
فرہنگی  
ہنری

مسئول: مہدی کلہر

## باستانگرایی در تاریخ معاصر

در شماره‌های گذشته، از زوایای مختلف، موضوع باستانگرایی و باستان‌ستانی را مورد ملاحظه قرار دادیم و از همین رهگذر شعر و ادبیات معاصر کشورمان را تا دوره رضاخان یکبار دیگر به پیش‌رو نهادیم و باستان‌ستایان و باستان‌گرایانش را نیز برشمردیم. در این میان نام‌آورانی را مشاهده کردیم که تن به فضای باستان‌ستای آن دوره ندادند و حکیمانه باستان را برای شناخت راه آینده به کار گرفتند. به هر حال هرچه بیشتر کاویدیم سررشته‌های بیشتری یافتیم که باستان‌ستانی در یکصدساله اخیر را در پیکر فرهنگ و هنر کشورمان تزییق می‌نمودند. و باز در شماره‌های پیشین به برخورد و درهم‌آمیختگی جریانهای فرهنگی در کشورمان اشاره داشتیم و برشمردیم که جریان فرهنگ وارداتی که از دوران صفویه در پهنه فرهنگی کشورمان جای پائی باز کرده بود، در دوره قاجاریه با شعار آزادی و برابری به‌صورتی گسترده پا به عرصه مبارزه گذارد و در مقابل جریان فرهنگ اسلامی که در پی عدالت بود خودنمایی می‌کرد و بالاخره با حمایت نیروهای استعمارگر توانست قیام مشروطه را که می‌رفت سرآغازی برای رفع خودکامگی و نابرابری‌ها باشد متعرف ساخته و تنهاپوسته‌ای از آن باقی بگذارد. در این کشاکش تاریخ معاصر فرهنگ سنتی که چشمانش به دهان فرهنگ اسلامی دوخته شده بود و در آغاز خوش درخشید درگیرودار مشروطه‌طلبی و مشروعه‌خواهی راه گم کرد و گروه وسیعی از جوانان خود را دودستی تقدیم فرهنگ وارداتی نمود. و در شرایطی که جامعه ما در مرحله بلاتکلیفی فرهنگی به‌سر می‌برد، استعمارگران، دیکتاتوری را بر کرسی صدارت و بعد بر تخت شاهنشاهی نشاندند. تجربه استعمارگر پیر، یعنی انگلیس، از ماجرای شش‌ساله جمهوری دوره «کرامول»، خود درسی فراموش‌نشدنی بود. آنها هرجا مشروطه نوع انگلیسی خود را پیروز می‌یافتند یا مقدمات پیروزی را

فراهم می‌کردند، ابتدا به‌سوی شخصیتی چون کرامول می‌گشتند؛ چنانکه در ترکیه عثمانی، کمال آتاتورک را یافتند و تلاش نمودند تا پادشاهی و شاهنشاهی را براندازند و چنین نیز کردند و جمهوری‌ای بر مبنای پان‌ترکیسم به‌وجود آوردند. در ایران نیز رضاخان را یافتند؛ و هم او بود که پیشنهاد جمهوری سرداد و اگر نبود مرحوم شهید مدرس که توطئه را می‌یافت، ایران نیز رئیس‌جمهور مادام‌العمری می‌یافت که نامش رضاخان پهلوی می‌بود و چه بسا جنایات و فجایع بیشتری را به‌نام رهبر ناسیونالیست پارس به‌وجود می‌آورد.

به‌رحال دوره رضاخان از نظر تاریخی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چه از یکطرف دوره او دوره تسلط فرهنگ وارداتی با تمام توش و توان در سرزمین ایران است و می‌توان گفت که حداقل به‌مدت ۱۵ سال استعمارگر پیر انگلیس و فرزند او امریکا هردو با تمام قدرت حامی اصلاحات فرهنگی! رضاخان هستند. و این در حالی است که همسایه شمالی نیز با دوا بر قدرت دیگر نیز همسو است و این همسوئی تا خروج رضاخان از ایران و اجلاس سران امریکا (روزولت). انگلیس (چرچیل). روس (استالین) نیز ادامه می‌یابد.

از طرف دیگر در همین دوران، هیچ جریان فرهنگی در داخل کشور مقابل جریان فرهنگ وارداتی - که جریان فرهنگ حکومتی نیز در خدمت آنست - یارای مقاومت ندارد و تنها جریان فرهنگ اصیل اسلامی است که با کمترین نیرو در حال تدارک حمله‌ای وسیع به‌صورتی مخفی است و در حال تقیه به‌سر می‌برد. و به‌همین جهت دوره رضاخان دوره‌ایست که جریان فرهنگ وارداتی با حمایت بی‌دریغ خارجی با در اختیار داشتن کلیه امکانات حکومتی و بدون معارضی در داخل به یکه‌تازی می‌پردازد؛ روزی حجاب از گیسوان زن مسلمان برمی‌گیرد و روزی عمامه از سر روحانیون جدا می‌کند، روزی مجالس روضه‌خوانی را می‌بندد و روز دیگر حوزه‌های علوم دینی را. از این جهت دوره رضاخان به جز اینکه باید به‌عنوان یکی از ادوار استبداد و استعمار مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد باید به‌عنوان یکی از ادوار ویژه فرهنگی نیز مورد بررسی واقع شود.

## دوره دیگتاتور

رضاخان برخاسته از فرهنگ سنتی است؛ فردی بی‌سواد اما عوام‌فریب است. او تا دوره میرپنجی همیشه در حاشیه حرکت می‌کرده است، ماجرا دیده اما ماجرا گریز بوده است. او با هوش و تجربه خویش دریافته بود که در کشور پرآشوبی چون ایران و در غوغای قیام مشروطه بهتر است که همیشه در حاشیه باشد و نظاره‌گر اوضاع تا فرصتی دست دهد که دست می‌دهد و در کودتای سید ضیاء وارد گود می‌شود. او تا زمان پادشاهی، ظاهر خشکه مقدس‌ها را برای خود حفظ

می‌کند و برای دست‌یابی به سلطنت با تسبیح خویش از ساده‌لوحان بیعت می‌گیرد تا روزی دیگر که همانها را چون دانه‌های تسبیح به ریسمان بکشد و هر روز بند آن ریسمان ملی را بر گردن خلق تنگ و تنگ‌تر کند! به‌هر جهت رضاخان خود یکی از چهره‌باختگان فرهنگ سنتی - عوامانه است که به دامان فرهنگ وارداتی پناه می‌برد.

دوره رضاخان از دیدگاههای مختلف در تاریخ معاصر کشورها قابل توجه و تأمل است و از جمله این دیدگاهها فضای فرهنگی حاکم بر این دوره را می‌توان نام برد. برای تعریف این دوره که بیش از ۱۵ سال به‌طول انجامید، تنها بیان دوره دیکتاتوری یا استبداد و امثال آن کافی نیست؛ یا حداقل بیان آنچه بوده نیست. الفاطی مانند دیکتاتوری، استبداد و امثال آن برای شناخت سیاسی از یک حکومت و یا یک حاکم شاید کافی باشد اما بازگوکننده فضای فرهنگی و هنری جامعه نمی‌تواند بود.

دوره دیکتاتوری رضاخان از جهت دیکتاتوری با دوره قاجاریه متفاوت نیست، بلکه نوع دیکتاتوری رضاخان با دیکتاتوری آقامحمدخان، ناصرالدین‌شاهی و یا محمدعلی‌شاهی متفاوت است. دیکتاتوری قاجاریه همان استبداد فردی یادیکتاتوری به‌معنی خودخواهی است، چیزی که در کشور ما سابقه‌ای طولانی داشته و در فرهنگ ما نیز راههای مقابله با آن یا به‌قولی کنار آمدن با آن کاملاً شناخته شده بود. در یوزگی، چاپلوسی، نفاق، تزویر و... از تأثرات فرهنگی آن نوع دیکتاتوری است که سالها و قرن‌ها بر فرهنگ کشور ما سایه انداخته بود. اما دیکتاتوری رضاخانی از نوع دیکتاتوری در بینش و اعتقاد است؛ گرچه در پایان به دیکتاتوری فردی و خانوادگی نیز منتهی می‌شود. اما به‌رحال دیکتاتوری رضاخانی ناشی از یک بینش و باور است، باوری که نه از درون بلکه از بیرون از ایران به‌اشکال مختلف دیکته می‌شود و حکومتی خودباورانه و یا ناپاورانه، گام به‌گام آن سیاست‌ها را به‌اجرا می‌گذارد. با نگاهی به‌مجموع این سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌ها محورهای اساسی غیر قابل انکاری خودنمایی می‌کند که اسلام‌زدائی، شیعه‌زدائی، روحانی‌ستیزی، زردشتی‌گرایی و باستان‌ستائی از آن جمله بودند.

«کمتر مللی می‌توانند دو قائد بزرگ و پیشوای مذهبی مانند زردشت و مانی به‌عالم نشان دهند...»

این از سخنان پرفسور اپهام‌پوپ امریکائی است که در سال ۱۳۰۴ هـ، ش، روز دوم اردیبهشت‌ماه، در زمان نخست‌وزیری رضاخان سردارسیه ایراد می‌کند. افرادی که در این جلسه سخنرانی شرکت داشته‌اند نیز بعدها در فرهنگ و هنر این مرز و بوم بی‌تأثیر نبوده‌اند؛ افرادی چون محمدعلی فروغی، حسین پیرنیا،

حسن پیرنیا، حسن مستوفی، حسن اسفندیاری، سید حسن تقی‌زاده، علی‌اکبر داور، حسین علام، عیسی صدیق و رضاخان سردار سپه.

در همین سخنرانی، پروفیسور پوپ که بعدها نیز به اتفاق همسرش در ایران می‌ماند و تا پایان عمر نیز در این سرزمین به سر می‌برد، چنین می‌گوید:

«بدیهی است که در يك سخنرانی نمی‌توان درست هنرهای ایران را تشریح یا ارزشیابی نمود؛ هنرهایی که دوهزار و پانصد سال عمر دارند...»

این سخنان مربوط به ۴۶ سال قبل از برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی است و جالب اینکه توسط يك امریکائی در اولین سفرش به کشور ما مطرح می‌شود، که البته سیاستمدار نیست بلکه يك محقق و هنرشناس است!!

«نخستین دوره بزرگ هنر ایران در تاریخ، دوره هخامنشی است که از سال ۵۳۶ تا ۴۳۰ پیش از میلاد مسیح ادامه داشته است. در آن زمان در تحت حمایت پادشاهان بزرگی چون کوروش و خشایارشا کاخهایی در تخت‌جمشید و شوش ساخته شده که عظمت و شکوه آنها به اندازه‌ای است که پس از دوهزار سال با وجود پیشرفت‌هایی که در این مدت در تمدن جهان حاصل شده هنوز ما از مهارت و جلالی که در آنجا به‌کار برده‌اند مدهوش و متحیر هستیم...»

پس از این سخنان پرفیسور پوپ به شکوه و جلال دوره صفویه می‌پردازد و راه‌حلهائی جهت احیای هنر و فرهنگ ایران عرضه می‌دارد:

جای شگفتی و حیرت است که کشوری این ادوار هنری بزرگ را یکی پس از دیگری به وجود آورده و ملاک و برسنجی در سبکهای متعدد به دست بشر داده باشد ولی در نظر دنیا کاملاً معلوم و مکشوف نباشد. متأسفانه بخش زیادی از تاریخ هنر ایران هنوز در زیر خاک مدفون است و برای کشف آن باید منتظر کاوش باستان‌شناسان بود.»

یعنی باز هم باید این سرزمین بیچاره و بی‌صاحب را کند و برد. بهر صورت پرفیسور پوپ بعدها در ایران ماند و خود نیز به‌کاوش پرداخت و تقریباً محورهای اساسی همان سخنرانی «هنر ایران درگذشته و آینده» محورهای سیاست‌گذاری فرهنگ و هنر ۵۰ سال حکومت پهلوی‌ها شد.

اما باستان‌ستانی دوره رضاخان تنها به‌همین‌جا ختم نمی‌شود؛ دوره رضاخان، چنانچه گفتیم از این نظر با سایر ادوار در تاریخ کشور ما متفاوت است که پیش از آنکه دیکتاتوری فردی به‌حساب بیاید، دیکتاتوری در بینش و اعتقادات و ازین جهت با دوره قاجاریه متفاوت. در این دوره با کمک کارشناسان و تحصیلکردگان

و به اصطلاح روشنفکران در دوسو تلاشهایی هماهنگ صورت می‌پذیرد؛ از یکسو اسلام‌زدائی، شیعه‌زدائی (به معنی عاشورازدائی) و روحانی‌ستیزی و از سوی دیگر غرب‌گرائی، زردشتی‌گرائی و باستان‌گرائی. در بخش اول تا حدود زیادی حکومت رضاخان توفیق حاصل می‌کند چرا که فرهنگ سنتی عوامانه به جای فرهنگ اسلامی مورد محاکمه و قضاوت قرار می‌گیرد و در پاره‌ای از موارد نیز محکوم گشته و پیروان خود را از دست می‌دهد و با چشمی اشک‌بار فرزندان خود را در آغوش فرهنگ وارداتی می‌یابد. اما در بخش دوم، یعنی ایجاد يك فرهنگ پویا و همه‌جانبه، از همان آغاز دچار شکست می‌شود؛ یعنی چنان غرب-گرائی، زردشتی‌گرائی و باستان‌گرائی دوره رضاخانی ناچوشیدنی و نچسبیدنی است که در هیچ برهه‌ای و با هیچ تلاشی توفیق حاصل نمی‌کند. و شاید به همین دلیل باشد که پس از اخراج رضاخان از ایران فرهنگ سنتی - عوامانه با تمام ناتوانی‌ها و ضعف‌ها و انحرافاتش هزاران بار از فرهنگ رضاخانی پویاتر و سالم‌تر خودنمایی می‌کند.

به هر صورت دوره دیکتاتوری رضاخان برای اهل پژوهش و تحقیق از دید تغییر و تحولات فرهنگی، دوره‌ای استثنائی و قابل توجه است. چه در این دوره حکومتی با اقتدار کامل و حمایت بی‌دریغ ابرقدرتان زمان نتوانست فرهنگی را بزدايد و فرهنگ جدیدی را بزاید. گرچه باعث تأخیری حداقل نیم‌قصرنی از پالایش فرهنگ سنتی عوامانه به فرهنگ اسلامی شد و ضایعات فراوانی را به وجود آورد. به هر حال نگاهی دقیق به تأثیر و تأثرات این دوره برای تمامی اهل نظر و علم خالی از درس و عبرت نیست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## «باستانگرایی در شعر و ادبیات» (۵)

تا اینجای بحث کوشیدیم تا در حد بضاعت و توان مصادیق بارز باستان‌ستایی را در شعر و ادب دنبال کنیم. گرچه این اشارات را جای طرح عناوین و نمونه آثار همه معتقدین به این طرز تفکر نیست، اما همین مختصر نشانه رسوخ‌باوری است که حداقل چهار نسل را به‌راه مورد نظر استعمار کشانده است. علاقه به گذشته‌های تاریخی و تفاخر به دوران باستان در شرایط متعادل و بدون حضور و دخالت بیگانگان جزء خصایص انسان است؛ اما آنجا که به تحمیل نظراتی می‌انجامد که با دیگرگونه ساختن تاریخ و اساطیر، هویت معمولی می‌سازد و سعی در از خود بیگانه کردن ملتی دارد، راهها از هم جدا می‌شود. گروهی آگاهانه در خدمت استعمار درمی‌آیند و با بهره‌گیری از مجموعه اطلاعات ساختگی در مسیر باستان‌ستایی حاد گام برمی‌دارند و عده‌ای ناآگاهانه هیزم‌بیار این معرکه می‌شوند.

مخالفان این عقیده در زمان نه چندان طولانی اشاعه باستان‌ستایی از نظر کمیت معدود و در جهت کیفی به دلیل در اختیار نداشتن امکانات تبلیغ گسترده قادر به مقابله کامل نبوده‌اند. و در مقابل، باستان‌ستایی به دلیل حمایت‌های سیاسی و وابستگی مبلغانش به رژیم‌های حاکم و دست‌یافتن به کلاهی از این نماد، طرفداران بسیار داشت و عوامل تبلیغاتی از رادیو و تلویزیون که جدیدتر هستند تا کتاب و مقاله و شعر و نثر و غیره در اختیارشان.

نسلی که پس از مشروطیت قدم به عرصه گذاشت با اعتقاد به تحولات جامعه فرصتی برای جولان می‌جست؛ دیگر تنها حفظ سنت‌های خانوادگی آنها را در جهت آموختن‌ها راهبر نبود؛ بسیاری استعدادها در این برهه شکوفا شد که هرچند زمینه‌های اقتصادی اجتماعی اجازه آن را می‌داد، اما علائق شخصی نیز در آن نقشی با اهمیت داشت. این نسل، متأسفانه در کشوری استعمارزده و خوابیده در بستر استعمار، با همه‌های و هواها، ره به‌سوی علوم مورد نیاز زمانه نبرد و بیشتر

در زمینه‌های ادبیات و حداکثر - آن‌هم به‌دستور و براساس نیاز حکومت‌های وقت - علوم نظامی به‌تحصیل پرداخت. در نتیجه در اواخر دوره قاجاریه و به ویژه حکومت بیست‌ساله رضاخان با نسلی از ادیبان و محققان ادبی روبه‌رو هستیم که همه همت و تلاششان در نشخوار آثار قدیم است در زمینه تصحیح و تحشیه و... و اگر چند تنی کاری تازه می‌کنند، نوعی لشکرکشی علیه آنان صورت می‌گیرد که اغلب خیلی زود عقب می‌نشینند و در گوشه اداره‌ای و یا مسند وزارتخانه‌ای با پستی و لقمه‌ای مشغول می‌شوند. و صد البته که بعد حسرت‌نبودن همانها را خوردیم و جایشان را سخت خالی دیدیم؛ چرا که از حکومت خفقان‌جز این حاصلی انتظار نباید داشت.

از چند تنی از نخبگان این گروه نام بردیم، با اشاراتی به‌حال و هوای آنچه کرده‌اند، و اینک گذری خواهیم داشت بر گوشه‌ای دیگر از مجموعه فهرست طولانی نام این نسل که دیگر در قید حیات نیستند. آنچه که نسل پس از مشروطیت به‌جای گذاشته، حتی در حد مرور و گذری و نظری، در حوصله این مقال نیست که فرصتی درخور و تأملی بسیار می‌طلبد و به‌ناچار تنها از معدودی نام خواهیم برد و یاد از آنان را - که بیشتر ادبیات پنهانی بود برای به‌نمایش گذاشتن حافظه‌های خوبشان که در غم نان نبودند و مقام می‌جستند - به‌یادواره - هائی محول می‌کنیم که موقوفاتی دارند و هنوز هم در غم نان نیستند.

### احمد کسروی

در میان شخصیت‌های فرهنگی دهه‌های اخیر هیچ‌یک به‌اندازه کسروی جنجال برانگیز نبوده‌اند؛ شاید در مورد او بتوان گفت که از آن جمله اشخاصی است که همه‌چیز را نفی می‌کنند تا بیشتر مطرح شوند. در اطراف کسروی و آنچه او گفته یا نوشته بحث بسیار شده و به ویژه طرفدارانش با چاپ آثار قلمی و سخنرانیهایی او آنرا داغتر ساخته‌اند. همین‌جا به‌عنوان جمله معترضه اضافه می‌کنم که بیشتر آثار کسروی در سال ۱۳۵۷ مجدداً به‌چاپ سپرده شد و در سطح وسیع توزیع گشت؛ با این باور که مانعی باشد در مسیر حرکت اسلامی مردم ایران؛ چرا که کسروی شدیداً ضد روحانیت حرکت می‌کرد و اغلب نوشته‌های او در این مورد اشاراتی دارد.

کسروی در سال ۱۲۶۹ شمسی در خانواده‌ای روحانی به‌دنیا آمد. بنا به سنت زمانه به‌تحصیل علوم دینی پرداخت و پس از يك دوره فطرت سه ساله که پس از مرگ پدرش در دوازده‌سالگی پیش آمد و او درس را کنار گذاشت و به‌فروش‌بافی پرداخت، با امکاناتی که فراهم شد مجدداً به‌تحصیل رو‌آورد و مرحله سطح را به پایان برد. در جوانی، پیش‌نمازی مسجد ارثی خانوادگی را به‌عهده گرفت و چندی



در کسوت روحانیت به آن مشغول بود.

درگیریهای چندی با همکسوتانش او را به اعتراض واداشت و به نشانه آن از سلك روحانی بیرون آمده و به عنوان معلم غربی در مدرسه آمریکائی تبریز مشغول به کار شد (۱۲۹۰ شمسی). دوره پنجساله معلمی فرصتی برایش فراهم ساخت تا به آموختن علوم دیگری پردازد و همین‌ها دست‌مایه‌ای شدند برای مطالعات و کارهای بعدی او. در سال ۱۲۹۵ به تفلیس در قفقاز رفت و با گروههای آزادیخواه آنجا ارتباط یافت و پس از مدتی چون به تبریز باز گشت، کتابی در صرف و نحو عربی به نام «النجمة الدریة» نوشت و منتشر ساخت که عاملی شد برای تقدیر او از سوی فرهنگ تبریز.

فعالیت‌های شیخ محمد خیابانی و حزب دمکرات، کسروی را، که تحت تأثیر آزادیخواهان روس و ایرانی ساکن قفقاز بود، جلب کرد و چندی با آنان همکاری داشت ولی روحیه معترض او این ارتباط را نیز به کدورت تبدیل و عاقبت گسست.

خدمت کسروی به عنوان کارمند عدلیه در ۱۲۹۸ از تبریز آغاز می‌شود و تا سال ۱۳۰۸ در سمت‌هایی چون قاضی و دادستان در تهران و چند شهر دیگر ادامه می‌یابد. او سالهای آخر دوران نفوذ خزعل را در پست دادستانی خوزستان می‌گذراند و پس از سقوط او به تهران باز می‌گردد! تاریخ پانصد ساله خوزستان و مشعشیان حاصل این زمان است که در مقدمه آن شرحی از انتقال خود را باز گفته است.

پس از کناره‌گیری از خدمات دولتی، کسروی ضمن فعالیت‌های متفرقه به مطالعه و تحقیق می‌پردازد که حاصل آن کتاب آئین در ۱۳۱۱ شمسی منتشر می‌شود و در پی آن، افکار عجیب و غریب و گاه‌جا جالب او در قالب ماهنامه پیمان و مجموعه‌ای از گفتارها و نوشتارها - به صورت کتاب و جزوه - با سر و صدای بسیار در جامعه توزیع می‌شود. روزنامه پرچم نیز از دست‌آوردهای این مرد است که چندان نمی‌پایید.

آثار کسروی، که چند تحقیق در زمینه تاریخ ایران نیز در میان آنها دیده می‌شود، متعدد و با کلامی ویژه به تحریر کشیده شده که نثری غیر معمول را ارائه می‌کند و خواننده آثار او با لغات دور از ذهن و سبک خاصی از نوشتن روبه‌روست که ضمن سختی درک، نشانه‌هایی از طرز تفکر و باورهای نویسنده‌اش را نیز به نمایش می‌گذارد.

در مورد نظرات و افکار کسروی می‌توان گفت که نوعی اعتراض به شرایط و اوضاع حاکم بر زمانه است؛ اگر جامعه به مذهب باور دارد او خلاف آن را می‌گوید و اگر ادبیات و به ویژه شعر علاقه‌ای و ذوقی می‌انگیزد، او علیه آن

شمشیر می‌کشد. دیگر عقاید او نیز این چنین می‌نماید.  
باستان‌ستانی در کلام کسروی نوع ویژه‌ای است؛ او به شکوه و عظمت دیکته شده دوران باستانی باور دارد و آنرا ارج می‌نهد، اما در عمل رو به سوی آینده دارد. او به امید بازسازی گذشته‌ها نیست، بلکه پیشرفت‌های غرب را با حذف بعضی خصلت‌هایش می‌پسندد. تأکید بسیار او در به‌کار گرفتن واژه‌های خالص پارسی از علائق ضد عربی او مایه می‌گیرد. او يك مخالف بزرگ است با زبان، دین و آئین، شعر و ادبیات، سیاست و...

کسروی به‌هنگام توقیف مهنامه پیمان در ۱۳۱۴ شمسی به‌منظور حل مسئله به محمدعلی فروغی ذکاءالملک، که در آن هنگام نخست‌وزیر بود، مراجعه می‌کند و چنین می‌نویسد:

«روزی رفتم بکاخ ابیض. سخنان بسیاری رفت. می‌گفت: در اروپا ایران را با سعدی و حافظ و مولوی و خیام می‌شناسند. گفتم: چنین نیست. چرا ایرانرا با تاریخ باستانش نشناسند؟!...»<sup>۱</sup>

در ادامه همین مطلب از شخصی یاد می‌کند که تاریخی برای دبیرستانها نوشته که احتمالاً منظورش عباس اقبال است. کسروی چنین می‌آورد:  
«مثلاً با صد بیشرمی زردشت را که مایه سرفرازی ایرانیانست بسیار خوار می‌گیرد و زبان‌درازیها می‌کند. ولی مانی را به پیغمبری می‌ستاید و بزرگش می‌گرداند و...»<sup>۲</sup>

او زردشت را پیغمبری راستین می‌داند و ارج می‌نهند و مانی را دروغگویی می‌شناسد که برانگیخته خداوند نیست. در مورد ثنویت در آئین زردشت می‌نویسد:

«این دو نیرویی که میان زردشتیان زیر عنوان یزدان و اهریمن رواج داشته از چیزهایی بوده که سپس پیدا شده و دین زردشت که بنیاد آن یگانگی آفریدگار است از آن بیزار بوده.»<sup>۳</sup>

با وجود نقل‌قول‌هایی که آمد باید گفت که کسروی ضمن ارج گذاشتن به تاریخ قدیم ایران، دقیقاً باستان‌ستانیست. او در شرایطی که جامعه زیر سایه شوم چکمه‌های دیکتاتور وابسته دچار خفقان فرهنگی و سیاسی است دچار نوعی بلاهت فرهنگی شد و خود را لوتر و کالون پنداشت. گرچه او ادعای پیامبری را صراحتاً تکذیب می‌کند اما تبلیغ پاکدینی طرح شده توسط او - با این مضمون که دین باید بی‌واسطه و پاک و بی‌آلایش باشد - مولود توهمی است که کسروی خود را در نقش پیشروان رنسانس می‌بیند و به‌ویژه علیه روحانیت بسیار

می‌گوید و می‌نویسد و سانسور رژیم هرگز سراغش نمی‌رود مگر آنگاه که مثلا بر حافظ و سعدی و امثالهم می‌تازد.

در آثار کسروی بر وطن‌دوستی و میهن‌پرستی تأکید بسیار شده و دیگران نیز او را ناسیونالیست دانسته‌اند، ولی علائق وی در این زمینه بیشتر رنگ و بوی اومانیستی دارد و به تعبیر خودش يك انسان‌دوست است که بر موطنش ایران ارج بیشتری می‌گذارد:

«راستست که میدان کوششهای ما ایران نیست و جهانست. در دیده ما ایرانی و هندی و عرب و ترک و آسیایی و اروپایی و آفریقایی و امریکایی یکیست. ما نیکی را برای همه جهان می‌خواهیم. با اینحال چون در ایرانیم و این کشور میهن ماست بآن دلبستگی بیشتر می‌داریم و چون کوشش را از اینجا آغاز کرده‌ایم می‌باید نخست باینجا پردازیم. می‌باید باین کشور و توده بیشتر دل بندیم.»<sup>۴</sup>

گرچه موضوع مورد بحث ما باستان‌ستانی و طرفداران آنست، در مورد کسروی تا اینجا اندکی بیراهه رفته‌ایم و این به دلیل آن است که می‌خواهیم شناخت بیشتر و بهتری از او به دست داده باشیم. ناگزیر در پایان این بررسی به «پاکدینی» می‌پردازیم و نظرات کسروی در مورد آن. او دین و دانش را از هم جدا می‌شناسد، پیامبران را به عنوان راهنمایان بشر قبول دارد ولی منکر معجزه و ارتباط آنان با خداوند می‌شود. اختلافات دینی و مذهبی را عامل عقب‌ماندگی در این مسیر می‌داند و پاکدینی را به طور خلاصه با این جملات توضیح می‌دهد:

«جهانیان را از دین گریزی نیست. کسانی کی توانند در اینجهان زیند و درباره آن نیندیشند!؟...»

دین شاهره زندگی و از بهر آنست که مردمان در آن گرد آیند و پراکنده نباشند. هرآنچه مایه پراکندگی مردمان باشد بیدینی است... در دین کسی را جایگاه نیست و هرگز نشاید نام آفریده‌ای را با نام آفریدگار توأم گردانید.

جز به خدا نیایش و نماز نشاید و این از بت‌پرستی است که کسی در برابر مرده‌ای یا زنده‌ای گردن خم سازد.

کسی را با خدا پیوند نیست و این از بدترین نادانیهاست که یکی را فرزند خدا شمارند و یا کسانی بیش‌مانه دم از پیوستن بخدا زنند.

خدا بهمه نزدیک است و هرگز بمیانجی نیازی نیست.»

در زمینه ادعای پیغمبری، کسروی می‌نویسد که این تهمتی است که بی‌دینان و دشمنان به او داده‌اند و اضافه می‌کند که «سخن‌نوینی برای جهان نداریم و بیش از آن نخواهیم کرد که آنرا به‌گوهر خود رسانیم و گمراهی‌ها و بدآموزی‌ها را

دور گردانیم.» او بلافاصله می‌افزاید: «این يك جنبش خدایيست و باید شرق از این درماندگی و پراکندگی رها گردد. چنین کاری جز بخواست خدا پیش نخواهد رفت.» پس براساس باورهای خود وی که:

«... از چنین آفریدگار چه شگفت‌است که برای رستگاری جهانیان بهر هنگام نیازی راهنمایی برانگیزد؟!». و این که معجزه پیامبران را باور ندارد و آنها را تنها براساس گفتار درست می‌شناسد و خود نیز مدعی راست‌گوئی و درست‌پنداری است و معتقد که دیگران مثل او نمی‌توانند بیندیشند و بنویسند و «این کاری که برخاسته‌ایم يك جنبش خدایی است»<sup>۵</sup> نتیجه این است که او مدعی پیغمبری است و رسالتی بر عهده خویش می‌پندارد؛ اما با برداشت و توجیهاات خاص خودش، کسروی و کسروی‌سازها، در این میانه، فقط يك چیز را فراموش کرده بودند، مردم!

### عیسی صدیق

وی در سال ۱۲۷۳ شمسی در تهران متولد شد. پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه و گذراندن دارالفنون جزء دانشجویان اعزامی به‌خارج به‌پاریس فرستاده شد (۱۲۹۰ شمسی). او در دانشگاه پاریس موفق به‌دریافت لیسانس ریاضی شد و سپس در سفری به‌لندن با ادوارد براون، استاد زبان‌های شرقی کمبریج، آشنا شد و به‌عنوان دستیار وی به‌تدریس زبان فارسی در آنجا پرداخت. عیسی صدیق پس از بازگشت به‌ایران مشاغل مختلفی را در معارف آن زمان به‌عهده داشت و در مجلس مؤسسان به‌تغییر سلطنت رأی داد.

صدیق در سال ۱۳۰۹ به‌دعوت دانشگاه کلمبیای امریکا برای بررسی چگونگی تعلیم و تربیت در امریکا عازم این کشور شد و در همانجا دکترای فلسفه گرفت. به‌هنگام اقامت او در امریکا دولت ایران از وی خواست تا پیرامون امکانات تأسیس دانشگاه در تهران تحقیق کند و او نیز با کمک دانشگاه کلمبیا طرحی تهیه کرد و به‌ایران فرستاد. در سال ۱۳۱۰ چون به‌تهران باز گشت خود ماسور اجرای طرح تأسیس دانشگاه تهران شد. او برای مراسم آغاز ساختمان دانشگاه از روش دوران ساسانی تقلید کرد؛ به‌این معنی که الواح سنگی که شرح چگونگی و زمان تأسیس دانشگاه روی آن حک شده بود - به‌سبک الواح طلائی که در صندوقچه‌ای زیر پله‌های تخت‌جمشید دفن شده و در آن تاریخچه ایجاد آن آمده است - تهیه شد تا رضاخان طی مراسمی آن‌را در گودالی که از پیش آماده شده بود دفن کند.

صدیق تا سال ۱۳۱۹ که ریاست اداره کل انتشارات و تبلیغات را به‌دستور رضاخان به‌عهده گرفت با سمتهای مختلف در دانشگاه کار می‌کرد. او شش‌بار

وزیر فرهنگ بود و مدتها نماینده انتخابی! مجلس سنا. فعالیت‌های دیگر او به طور خلاصه عبارتند از: عضو مؤسس انجمن ایران و امریکا، مدیرعامل باشگاه هواپیمائی، عضو مجلس مؤسسان (۱۳۲۸ و ۱۳۴۶)، عضو شورای عالی فرهنگ، فرهنگستان ایران (مدتی رئیس)، انجمن ملی تربیت بدنی، شورای دانشگاه تهران (مدتی رئیس) انجمن آثار ملی، هیأت مدیره انجمن فرهنگی ایران و امریکا، شورای عالی بانک ملی، شورای عالی نفت، هیئت‌مدیره شرکت تلفن و...

یکی از عوامل ارتباط میان ایران و امریکا عیسی صدیق بود که در جهات فرهنگی و غیر فرهنگی از امریکائیان برای کار در ایران دعوت می‌کرد. با پیشنهاد و پی‌گیری‌های او در سال ۱۳۲۲ دولت وقت از بنیاد خاور نزدیک امریکا برای کارهای کشاورزی و روستائی دعوت کرد و به این ترتیب پس از تأسیس انجمن ایران و امریکا، در سال ۱۳۲۴ پای یانکی‌ها در روستاهای ما نیز باز شد که حاصلش را امروز به چشم می‌بینیم.

عیسی صدیق از خادمین واقعاً صدیق رژیم شاهنشاهی بود و به دلیل همین وفاداری نشانهای متعددی از اربابان خود گرفت و در بسیاری از مجامع بین‌المللی به نمایندگی از سوی آنان شرکت کرد. از سوئی با نقش مؤثری که در تعلیم و تربیت کشور - در مقاطع مختلف آموزشی - به عهده داشت امکانات بسیار خوبی در جهت القائات فکری در اختیارش بود که حداقل در دروسی که خود وی تدریس می‌کرد - تاریخ فرهنگ - به وضوح دیده می‌شود:

«ایران در طول تاریخ خود مرزبان فرهنگ و تمدن بود و جان و مال خود را در راه دفاع از این سرمایه گرانبها ایثار کرد. کورش بزرگ در این راه جان داد. قسمت عمده‌ای از عمر و ثروت سلاطین هخامنشی و اشکانی و ساسانی صرف مبارزه بر ضد همین اقوام [منظور نویسنده اقوام وحشی شمال و شرق ایران است] شد والا فرهنگ و تمدنی باقی نمی‌ماند.»

سراسر کتابهایی که عیسی صدیق برای تدریس در رشته‌های مختلف درسی دانشگاه تدوین کرده از چنین جملاتی پر است. او در همین کتاب تاریخ فرهنگ می‌نویسد:

«البته نشر تمدن در دوره هخامنشی منحصر به مسائل مادی نبوده است. عدالت‌منشی پادشاهان هخامنشی سپاه ایران را در نظر ممالکی که فتح می‌شد چون نجات‌دهنده از ظلم جلوه‌گر می‌ساخت.»

صدیق برای شاهد مثال فتح بابل را نقل می‌کند و جنگ‌های با آتن و اسپارت و یا مصر را فراموش می‌نماید و تنها موارد مثبت را می‌آورد. او در مورد دین در ایران باستان به دانشجویان می‌آموزد که:

«چندین قرن قبل از ظهور مسیح، زردشت از این سرزمین برخاسته و در عصری که تقریباً تمام گیتی (به استثنای یهودیان) قائل به بت‌پرستی و ارباب انواع و قربانیهای سفاکانه بودند با آوردن کتاب اوستا دینی را اشاعه داده که پایه آن بر توحید قرار گرفته - انسان را آزاد و مختار دانسته - کوشش و کار و مبارزه بر ضد شر را تعلیم داده - اعتقاد به رستاخیز و معاد را تزریق نموده - موجبات تهذیب اخلاق و آبادی مملکت و رستگاری قسمت بزرگی از مردم دنیا را فراهم کرده - در دین یهود و مسیح و اسلام تأثیر نموده است.»<sup>۶</sup>

او که در آغاز کتاب چند جلدی خود تحت عنوان یادگار عمر - که مجموعه خاطرات اوست - بر تدین و اعتقاد به اسلام خود تأکید می‌کند در تعریف و تمجید از دین زردشتی تا آنجا پیش می‌رود که اعتقاد به رستاخیز را در ادیان یهود، مسیحیت و اسلام اخذ شده از آن به حساب می‌آورد. هرچند که این باور خود او نیست و از مستشرقان صهیونیستی چون گلدزیهر آلمانی گرفته است. عیسی صدیق از جمله کسانی است که بی‌مایه به میدان آمده و برای رسیدن به جاه و مقام خود را به هر دری زده است و اربابان نیز کریمانه به این خانه‌زاد، رحمت آورده و همیشه مقامات بالایش سپرده‌اند. او که قسمتی از تحصیلات خود را در امریکا انجام داده در خاطراتش از ملاقات با راکفلر، ثروتمند و سرمایه‌دار مشهور یهودی‌الاصل امریکایی، یاد می‌کند و اینکه در برنامه‌ریزیهای تأسیس دانشگاه تهران مؤسسه‌های دانشگاهی مربوط به او چه کمکها کرده‌اند! به هر صورت عیسی صدیق باستان‌سائیسست دستوری که ذهن پاک بسیاری از دانشجویان کشورمان را آلود و هویت فرهنگی اصلیشان را به راهی بیگانه کشید.

### بهاءالدین بازارگاد

تا اینجا دو تن از باستان‌ستایان مشهور را که در این خط فکری تأثیر گذار بوده‌اند به تفصیل معرفی کردیم. ادامه این روش با محدودیت صفحات ما متناسب نیست؛ بنابراین ضمن اشاره به چندتن دیگر از شخصیت‌های علمی ادبی دوران رضاخان که در این مسیر حرکت کرده‌اند و اشارتی کوتاه به زندگی آنان، این قسمت بحث را به پایان می‌بریم.

بهاءالدین بازارگاد معروف به حسام‌زاده از علمداران تجدد در ایران بود. او که در سال ۱۲۷۸ شمسی در شیراز متولد شده بود تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در آن شهر گذراند و چند سالی نیز در مدرسه نظامی به آموختن فنون نظامی پرداخت. بازارگاد بعدها به تدریس علوم طبیعی و ریاضی مشغول شد و دست به انتشار نشریه‌ای به نام بازارگاد زد. او که در سال ۱۳۴۸ از دنیا رفت

در تمام طول عمر کاری خویش سعی در توجیه تاریخ باستانی و شکوه آن داشت. بازارگاد نیز از گروه اشاعه‌دهندگان روشهای غربی بود و چون در معارف آن زمان نقشی به‌عهده داشت، مؤسسه‌های تربیتی غرب چون پیش‌آهنگی و کلوپ فوتبال را در فارس ایجاد کرد. در کنار این‌گونه فعالیتها مجموعه‌ای از سرودهای وطنی را جهت کودکان و محصلین مدارس و پیش‌آهنگان تنظیم کرد که ابیاتی از یکی از این سرودها را برای نمونه می‌آوریم:

ما کودکان - بهر ایران - باید کوشیم از دل و جان  
علم و هنر - موجب فخر ما گردد در دو جهان  
سعی و عمل رهبر ما باشد ای‌فرزند کیان

و ابیاتی از بند دوم این سرود:

فخر سلف - عز و شرف - گر درکف آید بجاست  
نام شما - عزت ما در سایه علم بیاست  
ما - نو - باوگان دبستان - از بهر ایران  
باید کوشیم از دل و جان

بازارگاد شعری هم در مورد محل بازارگاد که نزدیک موطن اوست و نیز نام خود را از آن گرفته است دارد که در آن آمده است:

این خاک مهین روزی، خود جای مہان بوده است  
اسرار جهانی ژرف، اندرش نہان بوده است  
وین «خاک نشین‌شہ» خود «شہ خاک‌نشان» بوده است  
آن رشک جنانی بود، وین رشک جهان بوده است  
آوخ که سبو بشکست، و آن طشت ز بسام افتاد  
این خاک که بد مہد شاهنشہی ایران  
میسود سر شوکت روزی بہ سر کیمہان  
آتشکدہ زردشت، آرامگہ یزدان  
امروز شدہ یکسر، جولانگہ خناسان  
مہد و وطن خوبان، جا کردہ در او دیوان  
آن شوکت و فر وجاہ، آوخ کہ برفت از یاد

### لطفعلی صورتگر

میرزا لطفعلی‌خان بہ سال ۱۲۷۹ شمسی در شیراز قدم بہ جهان ہستی گذاشت. پدرش نقاشی ماهر بود و اہل هنر و فرزند را در جہت کسب علم و دانش پس از آموزشہای مقدماتی بہ ہندوستان فرستاد. میرزا لطفعلی صورتگر پس از چندی

به شیراز بازگشت و در سال ۱۳۰۶ شمسی برای تکمیل معلومات خویش راهی انگلستان شد و پس از شش سال مراجعت و در دانشسرای عالی تهران به آموزش ادبیات انگلیسی مشغول گشت. او مجدداً ده سال بعد عازم لندن شد و با مدرک دکترای بازگشت و به عنوان استاد ادبیات تطبیقی به کار پرداخت.

دکتر لطفعلی صورتگر در مهرماه سال ۱۳۴۸ بر اثر سکنه قلبی درگذشت. دکتر صورتگر نیز چون بازارگاد در مورد آثار باستانی نزدیک زادگاه خویش شعری سروده است با نام در کنار تخت جمشید و در آن به ستایش نشسته است:

بردمش نماز: کای بگیتی	ناپوده ترا کسی همانند
معبود من ای ز فر مردیت	سیروس بزرگ از تو خرسند
ای پست ز سم باره تو	صدباره چو باره سمرقند
ای تیغ تو دست دین زردشت	وی رای تو روح زند و پازند
زان پس که براین بلند ایوان	بالای تو را پدید کردند
سیلاب سپاه خصم رو کرد	بر پهنه اربل و نهاوند

و یا:

گویمش ای بدلبائی طاق  
خطه‌ای بوده شهره آفاق  
در توصیف شرایط و اوضاع ایران قبل از پادشاهی رضاخان و بعد از آن چنین می‌سراید:

سالها خفته بود عاقل و مست	از جهان و جهانیان مهجور
چندگه جام و گاه سبجه بدست	آرزومند خلد و طلعت حور
تا پرستار این دو بازی بر-	کاروان زمانه پیش افتاد
و آنچه شایان سرفرازی بود	گشت نزدیک تا رود بر بساد
اینک از خواب جسته شبگیران	وندر این پهنه اسب می‌تازد
چند سالی نمانده تا ایران	باز بر شهره نام خود نازد

### «وحید دستگردی»

حسن وحید دستگردی در سال ۱۲۵۷ شمسی در روستای دستگرد از توابع اصفهان پا به جهان هستی گذاشت. تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خویش فرا گرفت و در اصفهان آنرا ادامه داد. او که وحید تخلص می‌کرد پس از ۶۴ سال زندگی، در حالی که همیشه به ادبیات قدیم وفادار مانده بود، در دیماه ۱۳۲۱ شمسی از دنیا رفت.

وحید از جمله شاعران آلمان دوست است و همین علاقه و اشعاری که علیه روس و انگلیس و له آلمان سروده بود در دسرهایی برایش فراهم کرد که مجبور به فرار از اصفهان شد و دشمنان خانه‌اش را به تاراج دادند. او در سی و نه سالگی به تهران



آمد و انجمن ادبی ایران را بنیاد گذاشت و مجله ادبی ارمغان را به عنوان ارگان این انجمن منتشر کرد. چندی هم کارمند دولت بود و تدریس ادبیات فارسی را در دارالفنون به عهده داشت.

علاقه وحید به آلمان نشانه وابستگی او نیست، چرا که مخالفان سیاستهای استعماری روس و انگلیس، تحت تأثیر تبلیغات آلمان و آلمان‌گرایان، با این تصور که نجات‌دهنده ایران تحت سلطه را یافته‌اند و امپراطور ویلهلم قادر خواهد بود روس و انگلیس را در جنگهای بین‌المللی اول به شکست بکشاند، به تعریف و تمجید از آلمان پرداخته بودند. در آن شرایط آلمان کشور پیشرفته‌ای بود و ایرانیان برای این دوستی و علاقه کلامی می‌باید مایه تفاخری می‌یافتند تا اختلاف سطح دو کشور را توجیه کند و اینجاست که ستایش باستان جلوه می‌کرد؛ بعضی با خط و ربط در این میدان می‌تاختند و گروهی دنباله‌رو تبلیغات آنان، صادقانه و اگر بی‌حرمتی نباشد ساده‌لوحانه از ایران باستان تعریف می‌کردند و وحید از اینان بود:

از دو طرف می‌کنند کشور جم پامال

رو به زشت از جنوب خرس دغل از شمال

کله اسلاوکوفت گزره ژرمانیا

ایرانی، ای یادگار از کی و ساسانیا

ایرانی با ژرمن است متحد اندر نژاد

هر دو به میدان جنگ پیلتن و شیرزاد

ای به جهان سربلند از نسب کیقباد

چند فتاده ز پای؟ خیز و برافراز قد

### بدیع‌الزمان فروزانفر

او که در آغاز به بدیع‌الزمان خراسانی مشهور بود در سال ۱۲۷۹ ش. در بشرویه در جنوب خراسان متولد شد و پس از تحصیلات مقدماتی راهی مشهد شد و در آنجا علوم متداول حوزه‌ای را آموخت. در سال ۱۳۰۲ ش. به تهران آمد و در استخدام وزارت معارف سمت معلمی ادبیات دارالمعلمین عالی یافت.

فروزانفر که حافظه‌ای فوق‌العاده داشت از این موهبت خداداد در زمینه ادبیات و آموخته‌های خود بهره می‌گرفت و با اغتنام از فرصتها و حس جاه‌طلبی که در او بود به زودی خود را در میان فضلاء تهران جا انداخت و شهرتی به دست آورد.

با گشایش دانشگاه تهران او به سمت استادی انتخاب شد و اولین گروه

دانشجویان دوره دکتری ادبیات فارسی را آموزش داد که مرحله‌ای دیگر در سالهای استادی دانشگاه او بود.

بدیعی‌الزمان فروزانفر علاوه بر مقالات متعددی که در نشریات ادبی آن دوره به چاپ رساند کتابهای زیادی نیز در زمینه‌های ادبی، تاریخ ادبیات، تاریخ و دستور زبان از خود باقی گذاشت.

فروزانفر بسیار جاه طلب بود و همین او را به سوی سیاستمداران می‌کشاند تا جایی که بسیار مجیز می‌گفت و به‌ویژه در سالهای آخر عمر، شاه را در هر مجلس و محفلی با مناسبت یا بی‌مناسبت مدح می‌کرد و این اهل علم واقعی را از او جدا و متنفر می‌ساخت. طبیعی است که چنین شخصیتی نمی‌تواند خلاف تمایلات رژیم حرکت کند و بدین ترتیب او نیز از باستان‌ستایان وابسته بود؛ هرچند که ریشه‌های علائق مذهبی هرگز در او از بین نرفت.

در آثار فروزانفر میهن‌پرستی و شاه‌دوستی مورد تأکید بسیار قرار گرفته و او در حد يك شعاردهنده<sup>۷</sup> - به‌ویژه زمانی که شخصیتی سیاسی و حکومتی در مجلس حضور دارد - خود را تنزل می‌دهد و آن را يك خصوصیت مردمی و میهن‌پرستی را عین شاه‌پرستی می‌داند<sup>۸</sup> و این بسیار از وجهه او در پهنه ادبیات ایران می‌گاهد.

آنان که پس از درگذشت بدیعی‌الزمان فروزانفر - در شانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۹ - در جلسات متعدد یادبود و بزرگداشت او سخن گفتند، مناقب او را برشمردند و از خدماتش یاد کردند و تحقیقاتی که در زمینه شعر و ادبیات به‌ویژه ادبیات غنائی و صوفیانه انجام داده و به‌صورت کتابها و سخنرانیها و مقالات متعدد باقی گذاشته است؛ اما هیچ‌یک از تأثیر او به‌عنوان عاملی در آموزش و پرورش و فرهنگ این سرزمین در زمینه ستایش باستان یادی نکرد؛ چرا که خود نیز، اغلب، از همین گروه بودند. باورهای مذهبی فروزانفر در مایه‌های فرهنگ سنتی (عوامانه) می‌گنجد که به‌ظاهر غیرقابل قبول است، ولی مذهب برای او میراثی بود از پدرانش و گرچه نمی‌توان مدعی شد که امکان شناخت اسلام راستین را نداشت و شعورش را، اما در آثار او در این زمینه جز اشاراتی اندک نمی‌بینیم. او اعراب مسلمان را مهاجم می‌شناخت و با آگاهی از تأثیرات دیرپای فرهنگی، گرایشهای نژادپرستانه ضد عربی را در قرون پس از نفوذ اسلام به عنوان حرکت‌های ناسیونالیستی و مثبت توجیه می‌کرد:

«پس از هجوم تازیان بکشور آباد و پهناور ایران و بر باد رفتن پادشاهی سلسله ساسانی ملت ایران قریب صد سال بمقاومت جدی و جنگ و آشوب و سرپیچی از حکومت تازی گذرانید و پس از آزمایش صدساله دانست که حکومت مذهبی عربی را که بر اعتقاد و ایمان قلبی مبتنی است

بوسیله شمشیر و زور سست و ضعیف نتوان ساخت. بدین جهت از آغاز قرن دوم هجری دانایان و کارآزمودگان ایران بوسائل تبلیغی بیشتر متشبث شدند و... ولی نقشه اساسی بدست آن عاقبت‌سنجان اجراء میشد که از روی بینش و مدارا و حوصله با دلی از مهر ایران پرشور و سری از کینه عرب آشفته رشته عقل و تدبیر را از دست نداده با کمال نرمی و ملایمت رشته‌های نفوذ حکومت وقت را قطع میکردند»<sup>۹</sup>.

فروزانفر در زمینه شعر نیز ذوق آزمائی کرده و موج باستان‌ستایی در قصاید او جاریست. این‌گونه اشعار بویژه مربوط به دوران متقدم فعالیت اوست و در آن رایحه آزادی‌خواهی اندکی به‌مشام می‌رسد که طبعاً با توجه به سالهای سرودن آنها - اواخر سلطنت احمدشاه و دوران آغاز نفوذ خان آلاشت - نشانه‌ای است بر وابستگی‌های این مداح پهلویها:

خضم در کشور جم باز برافراشت علم  
رفت بر باد ز نادانی ما کشور جم  
رفت بر باد ز نادانی و از بی‌خردی  
کشوری کو بد رؤمشگه شاهان عجم  
نه درو یادی از شادی و از آزادی  
نه درو نامی از بخشش و از جود و کرم  
این همان ملک بود کز پی تعظیمش بود  
پشت شاهان و زبردستان همواره به‌خم

فروزانفر در ادامه این قصیده باز هم از آزادی می‌گوید و به این نتیجه بی‌مناسبت و دلیل - می‌رسد که در صورت وجود لشکری آراسته و بخردی‌دادگر و پاک‌دل مملکت چون باغ ارم خواهد شد و این مربوط به سال ۱۳۰۱ شمسی است که رضاخان مقام سردار سپهی دارد و در اندیشه ایجاد ارتشی جدید. و از قصیده ایران دیروز - ایران فردا، سروده شده به سال ۱۲۹۹ شمسی چند بیتی به‌عنوان نمونه از يك باور<sup>۱۰</sup>.

دیری نه که آن کاویان درفش  
نویاوه ایران بسود بزرگ  
در کهنه جهان ای‌شگفت نیست  
این ملت آزاده را هنوز  
آن طاق بگردون کشیده سر  
و آن کارگه نغز بیستون  
ویرانه استخر بین که نور  
بر نیمه گیتی شده چیر  
ای تازه جوانان پاک دل  
در نیم جهان بر شده لوست  
گر پیش تو بی‌مایه کم‌بهاست  
مرزی که نه در وی نشان ماست  
آثار بزرگیش پا بجاست  
در بارگه تیسقون پیاست  
بر مردی و کندآوری گواست  
بالای فلک پیش او دوتاست  
اینمایه اثر در جهان گواست  
کوشید که هان نوبت شماست

و در ادامه...

یاسای نیاکان کنید نو زشت آنکه نه بر سیرت نیاست

### میرزا محمدخان قزوینی

میرزا محمدخان فرزند عبدالوهاب معروف به‌علامه قزوینی از مشهورترین محققین بلافصل دوران مشروطیت است. او که در ۱۲۵۶ هجری شمسی در قزوین به دنیا آمد به تبع پدر که مردی فاضل و از جمله نویسندگان نامه دانشوران بود از کودکی به کسب علم پرداخت و در محضر اساتید معروف آن زمان دانش اندوخت. شوق وافر او به مطالعه و آموختن به ویژه بررسی اسناد و کتابهای قدیمی او را به لندن کشاند و فاصله سالهای ۱۲۸۳ هجری شمسی تا سال ۱۲۸۵ را در کتابخانه‌های این شهر و به تفحص و تحقیق در میان آثار مکتوب موجود آنجا گذراند. قزوینی برای دستیابی به اطلاعاتی که از این طریق کسب می‌کرد از روش فیش‌نویسی استفاده کرد و تا آنجا پیش رفت که حتی شنیده‌ها و سخنان اطرافیانش را در صورت اهمیت یادداشت می‌نمود. این روش که تا آن موقع در ایران سابقه نداشت بعدها آنچنان شهرتی یافت و مجموعه اطلاعات ثبت شده که امکان رجوع سریع به آن وجود داشت آنقدر بود که عنوان علامه را برای وی به ارمغان آورد. البته این بدان معنی نیست که ارزش علمی قزوینی را انکار کنیم و او را تنها صاحب تعداد زیادی فیش بدانیم.

قزوینی در سال ۱۲۸۵ شمسی به پاریس رفت و تا شروع جنگ جهانی اول در این شهر به تحقیق پرداخت و چون اوضاع دگرگون گشت، راهی برلین شد. در این شهر به گروه سیدحسن تقی‌زاده پیوست و به عضویت «کمیته ایرانی» که توسط نامبرده تشکیل شده بود، درآمد.

قزوینی سالهای جنگ اول بین‌المللی را در برلین به تبع و نویسندگی برای نشریه کاوه گذراند و دوسالی پس از پایان جنگ به پاریس بازگشت. در طول این سالها او با بسیاری از مستشرقین و دست‌اندرکاران تحقیق در زمینه‌های مختلف مسائل ایران آشنا شد و آثاری متعدد حاصل کار او طی این مدت بود که اغلب در اروپا به چاپ رسید.

میرزا محمدخان قزوینی بیشتر عمر هفتاد و دو ساله خود - وفات در سال ۱۳۲۸ شمسی - را در راه کسب علم و تحقیق سپری کرد. او بیشتر ایام زندگی را در خارج از ایران گذراند و چون در سال ۱۳۱۸ شمسی به ایران بازگشت باز هم به تبعات خویش ادامه داد. کارهای او بیشتر در زمینه‌های تصحیح، تحشیه و گردآوری است و کمتر کار جدیدی ارائه کرد. بیست مقاله قزوینی مجموعه‌ای از چگونگی کار او را عرضه می‌دارد که با کوشش پورداد و عباس اقبال

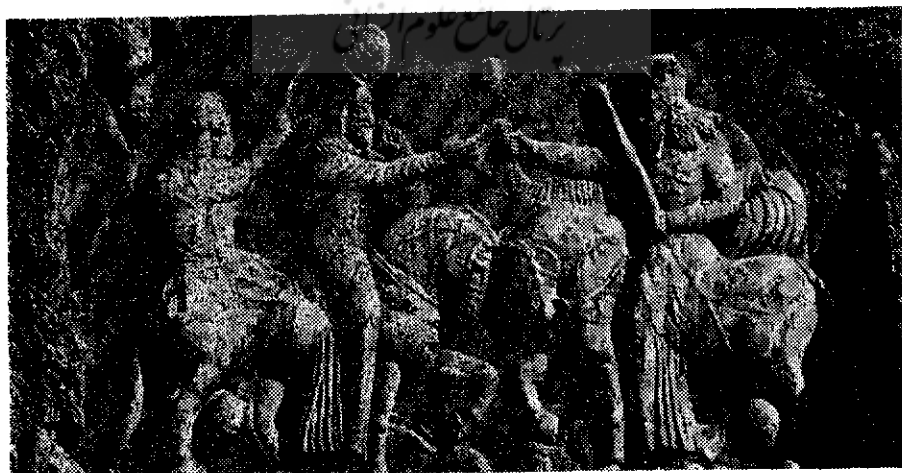
جمع‌آوری و چاپ شده است و این جدای از کتابهایی چون جهانگشای جوینی و دیوان حافظ و چاپ و تصحیح نسخ خطی دیگر است.

قزوینی در زندگینامه خود نوشت اشاره‌ای به تعصب ضد عربی پورداود دارد و ضمن آن چنین می‌آورد:

«... و این ضعیف با وجود اینکه در این تعصب بر ضد زبان عربی با ایشان توافق عقیده ندارم معذک خلوص نیت و حرارت و شور ایشان را در این خصوص از جان و دل تحسین می‌کنم.»

در این نوشته تقریباً نظرات او در زمینه باستان‌ستایی روشن می‌گردد. قزوینی نیز از باستان‌زدگی به‌دور نیست؛ اما او بیشتر علم‌زده است و در دماغش‌گرایی به سیاست، ظواهر و اوضاع زمانه دیده نمی‌شود. نوع بیانش به‌هنگام بحث پیرامون توسعه زبان عربی و جایگزینی آن به‌جای پهلوی در قرون اولیه اسلامی خصمانه است و ایرانیانی را که به‌زبان عربی چیز نوشته یا آن را در تنظیم اسناد دولتی به‌کار گرفته بودند بی‌حمیت می‌نامد<sup>۱۱</sup>. زردشت را با عنوان حضرت‌خطاب می‌کند<sup>۱۲</sup> و پورداود را به‌خاطر ترجمه یشتها - قسمتی از اوستا - تمهیت می‌گوید ولی با این وجود قزوینی را در گروه باستان‌ستایان جهت‌دار نمی‌توان محسوب کرد. او باستان‌گرا هم نیست و اهمیتی که به تاریخ پیش از اسلام ایران می‌دهد در حد يك وطن‌دوست غربت‌زده است؛ آن‌هم کسی که سالیان دراز در میان غربیان زیسته و به‌ویژه با مستشرقین حشر و نشر داشته و به‌طور طبیعی باید غرب‌زده‌ای کامل‌عیار باشد که نیست. او دچار هیچ نوع تعصبی نیست و همان‌گونه که آمد و باز هم به‌تاکید می‌آوریم او فقط علم‌زده است و بس.

ادامه دارد □



- (۱) در پیرامون ادبیات، احمد کسروی، ناشر رشدیه، چاپ سوم، ۱۳۵۶، صفحه ۱۳۴.
- (۲) همان کتاب، صفحه ۱۳۶.
- (۳) راه رستگاری، احمد کسروی، انتشارات پایدار، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۵۶، زیرنویس صفحه ۶۰.
- (۴) در راه سیاست، احمد کسروی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۵۷، چاپ رشدیه، صفحه ۲.
- (۵) قسمت‌های داخل گیومه تماماً از کتاب راه رستگاری نقل شده است. (زیرنویس ۳) برای آشنائی بیشتر با اعتقادات کسروی در مورد دین به این کتاب مراجعه فرمائید.
- (۶) بزرگداشت مشاهیر فرهنگ ایران، ویژه عیسی صدیق، گردآوری و تنظیم ویلماطوما، امور فرهنگی دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، صفحه ۱۳۰.
- (۷) نگاه کنید به مجموعه مقالات و اشعار مجموعه مقالات و اشعار استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، ناشر کتابفروشی دهخدا، تهران ۱۳۵۱، صفحات ۹۴ - ۹۵ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶.
- (۸) همان، صفحات ۵۹ تا ۶۲.
- (۹) همان، صفحه ۱۲۹.
- (۱۰) سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر، محمداسحاق، نشر طلوع و سیروس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳، صفحه ۴۵.
- (۱۱) بیست مقاله قزوینی، به تصحیح عباس اقبال و پورداد، چاپ دوم، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، جلد اول، صفحه ۱۰۶ تا ۱۰۸.
- (۱۲) همان، صفحه ۱۱۸.

